بخش دوم: مسأله قصد در هوش پایه‌محور

بخش دوم، مسأله قصد بود؛ تحلیل قصد و این‌که در قصد، دو چیز را بررسی می‌کنیم. بعد از تفکیک بین پایه‌محور و اشراق‌محور، عده‌ای یک حرفی گفته بودند که ما یک پایه‌ای درست مثل بدن انسان فراهم کنیم که به آن نفس تعلق بگیرد؛ پارسال صحبت شد که این اصلاً از بحث ما خارج است. حالا چه زمانی بشر به این برسد که حیات مصنوعی درجه بالا درست کند و آن هم تازه بتواند تکاملی که شاید سه میلیارد سال پیشینه حیات دارد را بیاورد - اگر هم فرض بگیریم که بیاورد - آن از بحث ما خارج است که در آن، روح تعلق می‌گیرد و نفس پیدا می‌کند که حرف دیگری است.

اما ما فعلاً در پایه‌محور می‌آییم که اشراق و تعلق نفس را جدا کردیم. هوش مصنوعی فعلاً در محدوده‌ای است که نفس و آن اشراق و استشراق را ندارد. در دل همین سخت‌افزار، به کمک مهندسی نرم‌افزار، می‌خواهیم هوشی پایه‌محور را به بروز و ظهور بیاوریم، تا کجا می‌توانیم جلو برویم؟ آیا در همین پایه‌محور می‌توانیم به قصد برسیم یا نه؟ قصدی که مبتنی بر آگاهی و ادراک معنا است. بحث‌هایی که پارسال رسیدیم، این بود که یک تصویری ارائه شد که در پایه به قصدی برسیم که مبتنی‌بر آگاهی پایه‌محور -نه آگاهی اشراق‌محور- و بر درک معنای پایه‌محور است و می‌خواستیم ببینیم این تصویر ممکن بود یا نه؛ به توضیح این رسیدیم. مسیری هم که طی کردیم شروع از دل سخت‌افزار بود که از متن سخت‌افزار شروع کردیم و بالا آمدیم. چون آخر سال بود و معلوم نبود که بعدش مباحثه باشد، در جلسات آخر سال، به شکل خلاصه و سریع جلو رفتم و به جایی رساندم که من‌ِپایه‌محور بود. من‌ِپایه‌محور را با خصوصیاتی که «من» دارد بیان کردیم و با جدا شدن از من‌ِاشراق‌محور. من‌ِپایه‌محور ممکن هست یا نیست؟

توجیهی که در آگاهی داشتیم، بسته‌بندی زمان بود که عرض کردم چون در دل داده، حجاب محض است و محجوبیت هر نقطه از نقطه مجاورش هست، چراهای ندارید که با بسته‌بندی زمان به آگاهی در دل داده برسیم. این را پارسال بحث کردیم.

در مسأله درک معنا، نیاز حتمی به بسته‌بندی زمان نبود، ولی نیاز داشتیم به این‌که حتما نمادهایی در طول هم به‌صورت شبکه‌های داشته باشیم. شبکه‌ای از نمادهای طولی و عرضی داشته باشیم. خیلی مهم بود که در دل یک نماد، اشاره به مجموعه‌های دیگر از نمادها باشد که مجموعه این نمادها، شبکه‌ای از نمادها درست می‌کردند که آنجا ترسیم شد. شاید جلسات 20 یا 22 بود که عرض کردم اگر به این صورت جلو برویم، ما به چه می‌رسیم؟ نه به درک و فهم معنا، اگر یادتان باشد عرض کردم اتاق چینی تا آخر کار در سطح خودش محفوظ است. ما در یک سطحی از ظهور و بروز، نه این‌که به درک و فهم ذهنی و انسانی معنا برسیم، اما به یک سطحی می رسیدیم که سطح تبادل معانی، به نحو معنادار بود. تبادل، تراکنش، رفت‌وبرگشت بین معانی با حفظ بر معنادار بودن، بدون این‌که درک معنا و فهم معنا داشته باشیم - نمی‌دانم نظر شریفتان هست یا نیست - این نتیجه عرض من بود که این ممکن است که ما در درک معنای پایه‌محور، به معنادار بودن، به انجام معانی، حتی انجام معانی نه به معنای انفعال، بلکه عرض کردم فعالیت معانی؛ یعنی معانی را طوری در الگوریتم‌هایی ترسیم بدهیم که نیاز را تشخیص می‌دهد، بعداً هم بدون این‌که از بیرون کمک بگیرد، خودش اقدام می‌کند و رفع نیاز می‌کند. به اینجا رسیدیم؛ یعنی معنادار بودن تبادل

معانی با هم، به نحوی که او کاملً می‌تواند خلأ را تشخیص بدهد. اغراض و قیم را در اینجا گفتم که می‌تواند اغراض را تشخیص بدهد، خلأها را کشف می‌کند، بعدً می‌گوید حاملهای ارزش چه چیزهایی هستند که ما را به این اغراض برسانند و جهتدهی هم می‌کند؛ یعنی دقیقاً کاری انجام می‌دهد که فعال است؛ خودش می‌رود و تشخیص می‌دهد و شما هم بعدً می‌بینید که درست انجام داده، بدون اینکه درک و فهم معنا به‌معنای ذهن انسان و انسان‌محور داشته باشد، کارها را انجام می‌دهد. به این می‌گفتیم معنادار بودن پایه‌محور. فعالیت معانی و تبادل معانی برای اینکه اینها بتوانند کار انجام بدهند.

بازبینی #2
ایجاد شده 17 آوریل 2025 14:53:54 توسط ... .
به روزرسانی شده 17 آوریل 2025 15:48:39 توسط ... .